

۲۰. غنیم، کارم السید، الاستنساخ و الانجاب بین تخریب العلماء و تشریح السماء، قاهره، دار الفکر العربی، ۱۹۹۸ م.

۲۱. فاضلی (مصاحبه با رئیس سابق پژوهشکده رویان)، کاوشی در فقه اسلامی، ش ۴۴.

۲۲. فضل‌الله، حسین و دیگران، الاستنساخ: جدل العلم والدين و الاخلاق، اشراف هانی رزق اعداد و تحریر عبدالواحد علوانی، دمشق، دار الفکر، ۱۹۹۷ م.

۲۳. القرضاوی، یوسف عبدالله، الاستنساخ بین العلم و الدين، قابل دسترس در islamonline.net.

۲۴. مجلة المجمع الفقه الاسلامی، الدورة العاشرة، الدرود العاشر، الجزء الثالث، المملكة العربية السعودية، ۱۴۱۸ ق.

۲۵. مصباح، عبدالهادی، الاستنساخ بین العلم و الدين، قاهره، الدار المصرية اللبنانية، ۲۰۰۲ م.

۲۶. همو، «الاستنساخ البشری علی مائدة الحوار»، مجلة نور الاسلام، وابسته به الازهر، ش ۱، ۱۴۱۸، قابل دسترس در mideastnnet.com به تاریخ ۲۰۰۳/۹/۲۸.

۲۷. نادر، جمال، الاستنساخ حقائق علمية و فتاوی شرعية، عمان، دار الاسراء، ۲۰۰۱ م.

28. Human cloning and human dignity, Ect.

تحلیل فقهی گزاره حدیثی

«لیس فی المال حق سوی الزکاة»*

- دکتر جواد ابروانی^۱
- عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چکیده

وجوب مواردی از پرداختهای مالی در اسلام، بین فقیهان محل بحث است و با وجود دلایلی قرآنی و روایی مبنی بر وجوب برخی از آنها همچون «حق معلوم»، عموم فقیهان، به عدم وجوب فتوا داده‌اند. بررسی مستندات آنان نشان می‌دهد مهمترین دلیل در توجیه آیات و روایات مربوطه و حکم به عدم وجوب، روایاتی است که مفاد آنها، انحصار واجبات مالی در زکات است: «لیس فی المال حق سوی الزکاة». چنان که به همین دلیل، در مشروعیت وضع مالیات نیز، تشکیک شده است. این تحقیق نشان می‌دهد روایات یادشده، از نظر سند و دلالت، دارای ضعف بوده و برای حکم یادشده قابل استناد نیستند. از این رو، روایات منقول از منابع شیعه و اهل سنت مورد ارزیابی سندی و محتوایی قرار گرفته است. واژگان کلیدی: زکات، حق معلوم، فقه، پرداختهای مالی، صدقه.

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۶/۱۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۲.

طرح بحث

در بین فقیهان، شماری از واجبات مالی، مورد اتفاق است. بخشی از این موارد، به صورت ابتدایی و بالاصاله از سوی شارع واجب شده‌اند که عبارتند از: زکات (اعم از زکات مال (برای نمونه رک: حلی، ۱۳۶۴: ۴۸۵/۲؛ حلی، ۱۴۲۰: ۳۴۶/۱؛ اردبیلی، ۱۴۰۵: ۸/۴؛ بحرانی، بی‌تا: ۷/۱۲؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۳/۱۵؛ شربینی، ۱۳۷۷: ۳۶۸/۱؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۴۳۵/۲) و زکات فطره (برای نمونه رک: طوسی، ۱۴۱۷: ۱۲۹/۲؛ بحرانی، بی‌تا: ۲۵۷/۱۲؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۴۸۳/۱۵؛ نووی، بی‌تا: ۱۰۳/۶؛ سرخسی، ۱۴۰۶: ۱۰/۳؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۶۴۶/۲؛ ابن حزم، بی‌تا: ۱۱۸/۶)، خمس^۱ و جزیه (رک: شیخ مفید، ۱۴۱۰: ۲۶۹؛ طوسی، *النهایه*، بی‌تا: ۱۹۳؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۴۷۳؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۲۲۷/۲۱؛ شافعی، ۱۴۰۳: ۱۸۲/۴؛ نووی، *المجموع*، بی‌تا: ۳۹۱/۱۹؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۳۸۷/۱۰) و بخشی دیگر، به سبب فعل مکلف و بالعرض، بدین معنا که سبب و جوب آنها، فعل مکلف می‌باشد، یا اینکه در ضمن واجبات دیگری تحقق پیدا می‌کنند که به گونه‌ای، فعل مکلف در اصل یا مقدمات آن، دخیل بوده است.

واجبات یادشده عبارتند از:

- قربانی در حج با انواع گونه‌گون آن (قربانی حج قران و تمتع، مصدود و محصور) (رک: بقره/۱۹۵؛ حج/۳۷؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۳۰۶/۹ و ۸۵/۱۰؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۵۶/۱۸ و ۱۴/۱۹ و ۱۱۶/۲۰).
- مال مجهول المالك در برخی موارد آن، که باید صدقه داده شود (مانند لقطه حرم پس از تعریف یک سال (رک: شیخ مفید، ۱۴۱۰: ۶۴۶؛ طوسی، *النهایه*، بی‌تا: ۳۲۰؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۲۹۰/۳۸؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۳۶۸/۱۷)،^۲ قیمت خاکه طلا و نقره در صورت مشخص نبودن مالک آن (رک: طوسی، ۱۴۱۷: ۱۱۹/۲؛ حلی، ۱۴۱۰: ۱۲۹)، و برخی موارد دیگر (رک: نجفی، ۱۳۶۵: ۷۱/۱۶).

۱. در اصل وجوب خمس، تردیدی وجود ندارد، لیک در اینکه خمس به چه چیزهایی تعلق می‌گیرد، بین فقیهان شیعه و سنی، اختلاف نظر وجود دارد. مشهور شیعه، خمس را به هفت چیز متعلق می‌دانند (برای نمونه رک: طوسی، ۱۳۸۷: ۲۳۶/۱-۲۳۷؛ طوسی، *النهایه*، بی‌تا: ۱۹۷؛ اردبیلی، ۱۴۰۵: ۲۹۲/۴؛ بحرانی، بی‌تا: ۳۲۰/۱۲؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۵/۱۶) و فقیهان اهل سنت به طور عموم، خمس را ویژه غنایم جنگی دانسته‌اند (برای نمونه رک: قرطبی، ۱۴۰۵: ۱/۸؛ شافعی، ۱۴۰۳: ۱۳۹/۴؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۲۹۷/۷؛ ابن رشد، ۱۴۱۵: ۳۹۰/۱).

۲. یادکردنی است در این حکم، بین فقیهان اهل سنت، اختلاف نظر وجود دارد (رک: ابن قدامه، بی‌تا: ۳۳۲/۶-۳۳۳؛ نووی، بی‌تا: ۴۷۶/۴).

- انواع دیه‌ها (دیه قتل یا قطع غیر عمدی اعضای بدن زنده یا مرده و یا مجروح کردن و صدمه زدن به فرد) (رک: حرّ عاملی، بی‌تا: ۱۴۱/۱۹-۲۹۹؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۴۰۴/۴۳-۴۰۶).
انواع کفاره‌ها: (کفاره صید (رک: مائده/۹۵؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۱۸۱/۹-۲۵۲؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۳۴۸-۱۶۵/۲۰) و سایر محرمات بر محرم (رک: حرّ عاملی، بی‌تا: ۳۰۲-۲۵۳/۹؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۴۳۸-۳۴۹/۲۰)، کفاره شکستن قسم (رک: مائده/۸۹؛ طوسی، ۱۴۱۷: ۱۳۶/۶؛ کاشانی، ۱۴۰۹: ۹۵/۵؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۲۵۰/۱۱)، نذر و عهد (رک: نجفی، ۱۳۶۵: ۱۳۶/۱۷؛ قتل (رک: نساء/۹۲؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۴۰۷/۴۳ و ۶۴-۶۳/۱۷)،ظهار (رک: مجادله/۳-۴؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۳۶/۳۳-۱۲۹/۳۳؛ نووی، *روضه الطالبین*، بی‌تا: ۳۴۵/۶)، کفاره افطار عمدی روزه واجب (رک: نجفی، ۱۳۶۵: ۲۶۴/۱۶-۲۶۷ و ۶۴/۱۷؛ نووی، *المجموع*، بی‌تا: ۳۳۰/۶؛ کاشانی، ۱۴۰۹: ۹۵/۵) و قضای رمضان ... (رک: مفید، ۱۴۱۰: ۵۶۸-۵۷۵؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۶۷/۱۷ و ۳۲۳/۳۳؛ نووی، *روضه الطالبین*، بی‌تا: ۲۵۶/۶-۲۸۴).

- آنچه به سبب نذر و عهد و قسم بر فرد واجب می‌گردد (رک: دهر/۷؛ نحل/۹۱؛ احزاب/۱۵؛ طوسی، ۱۴۱۷: ۱۹۱/۶-۲۰۱؛ ابن حزم، بی‌تا: ۷۶-۹/۸).

- تأمین هزینه‌های زندگی همسر، فرزندان، پدر و مادر (رک: بقره/۲۳۳؛ طلاق/۷ و ۸؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۲۳۶-۲۲۳/۱۵؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۳۰۱/۳۱-۳۳۵؛ نووی، *روضه الطالبین*، بی‌تا: ۴۴۹/۶-۵۰۰؛ ابوزهره، بی‌تا: ۳۰۴-۳۰۵) (و از جمله مهریه زن (رک: بقره/۲۳۶-۲۳۷؛ نساء/۴، ۲۰، ۳۴ و ۳۵؛ مائده/۵؛ احزاب/۵۰؛ ممتحنه/۱۰؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۷۹-۱/۱۵؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۴۳-۳/۳۱)).

حق مضطر: بدین معنا که هرگاه شخصی، نیاز شدیدی به آب و غذا و لباس و دیگر ضروریات زندگی پیدا کند و به حد اضطراب رسد، کمک مالی به او، بر هر توانمندی لازم است (رک: جصاص، ۱۴۱۵: ۱۳۱/۳؛ قرضاوی، ۱۴۲۲: ۹۸۵/۲؛ ابن حزم، بی‌تا: ۱۵۹/۶؛ رملی، ۱۴۰۴: ۱۹۴/۷؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۲۲۳/۲).

کمک مالی برای حفظ کشور اسلامی از خطر دشمن و مقابله با آن و نیز دفاع از مال و جان و ناموس افراد (رک: حلی، ۱۴۰۳: ۱۷۵؛ قرضاوی، ۱۴۲۲: ۹۸۶/۲)، چنان که در آیات (رک: توبه/۴۱؛ حجرات/۱۵؛ صف/۱۱؛ بقره/۱۹۵) و روایاتی (رک: خوبی، ۱۴۱۲: ۳۱۸/۵؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۱۲۴/۳؛ نسائی، ۱۳۴۸: ۷/۶) بدان تصریح شده است.

۱. وی این مسئله را بین مسلمانان، اجماعی می‌داند.

در مقابل، وجوب مواردی از پرداختهای مالی در اسلام، بین فقیهان محل بحث است. برخی بر وجوب آنها تأکید و استدلال کرده‌اند و عده‌ای بر نفی وجوب آنها. مهمترین موارد این بخش عبارتند از: حق الحصاد (حق دریافت مقداری از محصولات کشاورزی به هنگام برداشت محصول) (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۷: ۵/۲؛ صدوق، ۱۴۱۸: ۱۷۸؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۴۷-۴۶/۲؛ علم‌الهدی، ۱۴۱۵: ۲۰۹؛ سبزواری، بی‌تا: ۴۲۰/۳؛ قمی، ۱۴۰۴: ۲۱۸/۱؛ شهید اول، ۱۴۱۲: ۲۲۹/۱؛ حلی، ۱۴۲۰: ۳۴۶/۱؛ شافعی، ۱۴۰۳: ۳۹/۲؛ مالک، ۱۴۰۶: ۲۷۳/۱؛ نووی، المجموع، بی‌تا: ۵۷۱/۵؛ شربینی، ۱۳۷۷: ۳۸۱/۱؛ آبی، بی‌تا: ۳۳۳؛ سرخسی، ۱۴۰۶: ۲/۳؛ کاشانی، ۱۴۰۹: ۵۳/۲؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۵۴۸/۲)، حق الماعون (وسایل جزئی و اشیای کوچکی که به طور معمول، مردم از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملک دریافت می‌کنند) (ر.ک: طوسی، التبیان، بی‌تا: ۴۱۶/۱۰؛ حلی، ۱۴۱۳: ۱۱؛ حلی، ۱۴۱۵: ۲۰۹/۲؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۳۵۵/۵؛ ابن حزم، بی‌تا: ۱۶۸/۹؛ قرضای، ۱۴۲۲: ۱۴۲۲: ۹۷۸/۲، ۹۷۹، ۹۸۹)،^۱ حق میهمان (ر.ک: ابن سعید حلی، ۱۴۰۵: ۱۳۷؛ شوکانی، بی‌تا: ۱۶۲/۸-۱۶۳؛ ابن حزم، بی‌تا: ۱۷۴/۹؛ مبارکفوری، ۱۴۱۰: ۸۷/۶؛ قرضای، ۱۴۲۲: ۹۸۸/۲)، کمک مالی به خویشاوند نیازمند (ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۴۶-۴۵/۶؛ همدانی، بی‌تا: ۲/۳؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۸۹/۲۸-۱۹۰؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۳: ۲۸۲) و حق معلوم (ر.ک: صدوق، ۱۴۱۸: ۱۷۹؛ سبزواری، بی‌تا: ۴۱۹/۳؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۲-۷/۱۵؛ جعفری، ۱۳۶۰: ۸۸؛ حکیمی، ۱۳۶۸: ۲۹۱/۶؛ ابن حزم، بی‌تا: ۱۵۶/۶-۱۵۹؛ قرضای، ۱۴۲۲: ۹۶۳/۲).

اکنون محل بحث این است که با وجود دلایل قرآنی و روایی مبنی بر وجوب برخی از موارد یادشده، به ویژه حق معلوم، عموم فقیهان، اعتقادی به وجوب آنها نداشته و به عدم وجوب فتوا داده‌اند. بررسی مستندات آنان در نفی وجوب این موارد، به روشنی نشان می‌دهد که مهمترین دلیل آنان در توجیه روایات و آیات مربوطه و در نتیجه حکم به عدم وجوب، روایاتی است که به ظاهر، در تعارض با مفاد آنها هستند. مفاد این روایات آن است که در اموال فرد، هیچ حق الزامی جز

۱. برخی از فقیهان، بحث ماعون را در کتاب العاریه مطرح کرده و آن را به معنای عاریه دانسته‌اند (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۷: ۴۹/۳؛ حلی، ۱۴۲۰: ۲۶۹/۱؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷: ۱۰/۳؛ اردبیلی، بی‌تا: ۴۶۵؛ بحرانی، بی‌تا: ۴۷۶/۲۱؛ رافعی، بی‌تا: ۲۰۹/۱۱)، برخی نیز با توجه به روایات- آن را از ادله وجوب زکات قرار داده‌اند (ر.ک: موسوی عاملی، ۱۴۱۰: ۷/۵).

زکات وجود ندارد: «لیس فی المال حقّ سوی الزکاة».

همچنین، بر اساس این گونه ادله، مشروعیت وضع مالیات از سوی حاکم اسلامی نیز، مورد تشکیک قرار می‌گیرد (ر.ک: «وجوه شرعی و مالیات»، مجله فقه، ش ۱۹۱/۳-۲۲۲). نیک روشن است که روایات یادشده، باید از استحکام و استواری فراوانی از نظر سند و متن برخوردار باشند تا بتوانند مستند قابل قبولی در توجیه انبوه آیات و روایات مقابل خود باشند، چرا که برای نمونه، در خصوص حق الحصاد، چند آیه (ر.ک: انعام/ ۱۴۱؛ قلم/ ۱۷-۳۳) و روایاتی بسیار (برای نمونه ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷: ۵۶۵-۵۶۶/۳؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۴۸-۴۷/۲؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۱۳۸/۶؛ عیاشی، بی‌تا: ۳۷۹-۳۷۸/۱) در حد استفاضه یا تواتر (ر.ک: حسینی شیرازی، ۱۴۰۸: ۳۱/۲۹)، بر وجوب این حق دلالت دارند، همچنین، در مورد وجوب حق معلوم نیز، آیات (ر.ک: معارج/ ۲۴-۲۵؛ ذاریات/ ۱۹) و روایاتی بسیار (برای نمونه ر.ک: کلینی، ۴۹۸/۳-۴۹۹؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۲۷/۶-۲۸) وجود دارد. با این حال، مستند اصلی بسیاری از فقیهان در نفی وجوب این دو حق، روایات پیش گفته است. لیک آیا این روایات، از چنین استحکامی برخوردارند؟ در این نوشتار، سند و دلالت آنها بررسی می‌گردد.

متن روایات

روایاتی که در این باره در منابع حدیثی شیعه وجود دارد، چنان است که می‌آید:
 ۱- عن أبي جعفر عليه السلام: «لا يسأل الله عزّ وجلّ عبداً عن صلاة بعد الفريضة، ولا عن صدقة بعد الزكاة ولا عن صوم بعد شهر رمضان» (طوسی، ۱۳۶۵: ۱۵۳/۴).

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «شهر رمضان نسخ كل صوم، والنحر نسخ كل ذبيحة والزكاة نسخت كل صدقة وغسل الجنابة نسخ كل غسل» (همان).

بر اساس روایت نخست، خداوند آدمی را به سبب هیچ صدقه‌ای جز زکات، مؤاخذه نمی‌کند و این، به معنای نفی هر واجب مالی غیر از زکات است. روایت دوم نیز، زکات را نسخ تمام صدقات دیگری می‌داند که طبعاً پیش از زکات وجود داشته‌اند. صاحب جواهر، برای نفی حقوق مالی جز زکات، به حدیث اول استناد کرده است (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۵: ۱۰/۱۵). روایاتی نیز در این باره از طریق اهل سنت رسیده است:

۱- جاء رجل إلى رسول الله صلی الله علیه و آله من أهل نجد، نائم الرأس، نسمع دوى صوته ولا

نفعه ما يقول، حتى دنا من رسول الله ﷺ فإذا هو يسأل عن الإسلام. فقال رسول الله ﷺ: «خمس صلوات في اليوم والليلة»، فقال: هل عليّ غيرهنّ؟ قال: «لا، إلا أن تطوّع». قال رسول الله ﷺ: «وصيام رمضان»، قال هل عليّ غيره؟ قال: «لا إلا أن تطوّع». قال: وذكر له رسول الله ﷺ عليه وسلم الزكاة، قال: هل عليّ غيرها؟ قال: «لا إلا أن تطوّع». قال: فأدبر الرجل وهو يقول والله لا أزيد على هذا ولا أنقص. قال رسول الله ﷺ عليه وسلم: «أفلاح إن صدق» (بخاری، ۱۴۰۳: ۱۷/۱؛ سجستانی، ۱۴۱۰: ۹۷/۱). نیک روشن است اگر غیر از زکات، حق واجب دیگری وجود داشت، هیچ گاه با صرف پرداخت زکات، رستگار نمی شد.

۲- النبي ﷺ: «إذا أدّيت زكاة مالك فقد أذهبت عنك شره» (ترمذی، ۱۴۰۳: ۶۴/۲)، شر مال، زمانی از بین می رود که تمام حقوقش را ادا کرده باشد.

۳- النبي ﷺ: «إذا أدّيت زكاة مالك فقد قضيت ما عليك» (ابن ماجه، بی تا: ۵۷۰/۱).

۴- النبي ﷺ: «ليس في المال حق سوى الزكاة» (همان؛ سیوطی، ۱۴۰۱: ۴۶۰/۲).

نیز روایاتی که ذیل آیه کنز وارد شده مبنی بر اینکه آنچه زکاتش پرداخت شود، کنز نخواهد بود، از جمله:

۵- النبي ﷺ: «ما بلغ إن تؤدّي زكاته فزكّى فليس بكنز» (سجستانی، ۱۴۱۰: ۳۴۹/۱).

اکنون روایات یادشده را از نظر سند و محتوا، به بررسی می نهمیم.

بررسی روایات

الف) سند روایات

روایاتی که از طریق شیعه نقل شده، دو روایت نخست است که شیخ طوسی در تهذیب گزارش کرده است:

روایت اول، از نظر سندی ضعیف است، چه اینکه در سند آن «محمد بن خالد الاصم» وجود دارد که در کتب رجالی، نامی از وی به میان نیامده و توثیق نشده است.

روایت دوم نیز ضعف سندی دارد، چرا که «حسین بن علوان کلبی» عامی است و وثاقت وی اثبات نشده است (ر.ک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۵۲). بنابراین، این دو روایت که

فقط شیخ آنها را نقل کرده، از نظر سندی، فاقد اعتبارند.

و اما روایاتی که از طریق اهل سنت نقل شده، از آنجا که از طرق معتبر نزد شیعه گزارش نشده نمی تواند مستند فقهی قرار گیرد. ضمن اینکه این روایات، از سوی برخی از فقیهان و محققان اهل سنت نیز، مورد نقد سندی و محتوایی قرار گرفته است. فقیه برجسته و متأخر اهل سنت، یوسف قرضاوی، در ارزیابی این احادیث، بیشتر آنها را از نظر سندی ضعیف و در تعارض با سایر روایات و مضطرب المتن و غیر معتبر می شمرد. وی به ویژه درباره حدیث ۴ یعنی «ليس في المال حق سوى الزكاة» که مهمترین حدیث از نظر دلالت است، آن را سخت ضعیف و بلکه تحریف شده می داند و می گوید:

أما الحديث القائل «ليس في المال حق سوى الزكاة» فإنه حديث ضعيف جداً ومردود بلا شك بل خطأ وتحريف (ر.ک: قرضاوی، ۱۴۲۲: ۹۶۶/۲).

وی آنگاه در تحقیقی پیرامون آن می نویسد:

«يعزى هذا الحديث إلى رواية ابن ماجه، ولكن قال النووي في المجموع عنه: إنه حديث ضعيف جداً لا يعرف (ر.ک: نووی، المجموع: ۳۳۲/۵)، و قبله قال البيهقي في هذا الحديث: يرويه أصحابنا في التعاليق، ولست أحفظ فيه إسناداً (ر.ک: بیهقی، بی تا: ۸۴/۴)، واعترض الحافظ العراقي عليه بروايه ابن ماجه له في سننه بهذا اللفظ، وذكر ابنه الحافظ أبو زرعة: إنه عند ابن ماجه بلفظ «في المال حق سوى الزكاة» ومعنى هذا: إن «ليس» زيدت في الحديث عن طريق النسخ، وشاع الخطأ بعد، كما بين ذلك أيضاً العلامة الشيخ أحمد شاکر رحمه الله (همان).

او سپس شواهدی را یاد می کند که نشان می دهد در این نقل، خطا و تحریف صورت گرفته است، بنگرید:

۱. روایت طبری از همان طریق یحیی بن آدم که ابن ماجه از آن نقل کرده، و نص آن چنین است: «إن في المال لحقاً سوى الزكاة».

۲. ابن کثیر در تفسیرش حدیث را به ترمذی و ابن ماجه هر دو نسبت داده و فرقی بین آن دو نگذاشته، چنان که نابلسی نیز همین گونه نقل کرده [در حالی که در سنن ترمذی عبارت «ليس...» را ندارد].

۳. سخن پیش گفته بیهقی که: «لست أحفظ فيه إسناداً» (همان: ۹۶۷).

ب) محتوای روایات

بدین سان و براساس تحقیق یوسف قرضاوی، بدین روایت نتوان استناد کرد.

درباره دلالت و محتوای این روایات، چند نکته یادکردنی است. تأمل در این نکات نشان می‌دهد که این روایات، در مقام نفی حق مالی جز زکات مصطلح نیستند.

۱- در مقالی دیگر به تفصیل گفته‌ایم که واژه «زکات» در قرآن و روایات نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شامل تمام واجبات مالی (اعم از زکات مصطلح و خمس و غیر آن) می‌شود و شواهدی نیز از آیات و روایات اقامه گردید (ر.ک: ایروانی، ۱۳۸۷: ش ۱۵۲/۴۸-۱۷۱). بر اساس آن، هرگاه واژه زکات در کنار صلاة ذکر می‌شود، مطلق حقّ الله در مال مراد است و زمانی که در روایات، هم‌ردیف «خمس» قرار می‌گیرد، خصوص زکات مصطلح (صدقه واجبه) مراد است. بنابراین، مقصود از سخن منقول از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که: «إِذَا أُدِّيتْ زَكَاةُ مَالِكَ فَقَدْ قُضِيَتْ مَا عَلَيْكَ» و مانند آن -به فرض صحت- این است که هرگاه حق الهی در اموال (یعنی جمیع حقوق الله در مال) را پرداختی، وظیفه‌ات را انجام داده‌ای. باری، به نظر می‌رسد تلقی خصوص زکات مصطلح از این روایات، بدین سبب بوده که خلفا پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خمس را ساقط کردند و در نتیجه، برای زکات، مصداقی جز زکات مصطلح باقی نماند و همان متبادر می‌گردید (ر.ک: عسکری، بی‌تا: ۸۹/۲-۹۱).

۲- در روایات منقول از امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، هرچند کاربرد زکات در خصوص زکات مصطلح، شایع است، لیک در خصوص دو روایت محل بحث، به فرض صحت، قرائنی وجود دارد که مراد از زکات، نه خصوص زکات مصطلح، که تمامی واجبات مالی (اعم از زکات، خمس و غیر آن) است:

قرینه اول: در این دو روایت، هرگونه حقی جز زکات نفی شده است، در حالی که وجوب «خمس» از مسلمات فقهی است، چنان که پیشتر اشارت گردید. حال آیا می‌توان به استناد این روایات، وجوب خمس را نفی کرد؟ به ویژه آنکه لسان این روایات، آبی از تخصیص است و به فرض که ادله وجوب خمس را مخصص این روایات بدانیم، ادله وجوب سایر واجبات مالی هم، چنین خواهد بود.

قرینه دوم: هم‌ردیف بودن زکات با صلاة در این روایات. تردیدی نیست که مراد از «نماز» در این دو روایت، خصوص نمازهای یومیه نیست، بلکه مطلق نمازهای واجب (شامل نماز آیات و...) مراد می‌باشد، و پیشتر گفتیم هرگاه زکات مقرون با صلاة می‌شود، مطلق واجبات مالی اراده می‌گردد، بنابراین، همان گونه که در مورد نماز، نمازی خاص مدّ نظر نبوده، در مورد زکات نیز، واجب مالی خاصی لحاظ نشده است. قرینه سوم: شیخ طوسی که خود، این دو روایت را گزارش کرده، به وجوب حقی جز زکات (حق الحصاد) باور داشته و حتی آن را به اجماع شیعه نسبت داده است -چنان که پیشتر اشاره گردید- معلوم می‌شود شیخ خود این روایات را در مقام نفی حقوقی جز زکات نمی‌دانسته است.

۳- به فرض که مراد از زکات در روایت اول و دوم، خصوص زکات مصطلح باشد، ممکن است حصر موجود، حصر اطلاقی و قابل تقیید باشد و این، در روایات، نمونه دارد. برای مثال: در بحث روزه، روایاتی وجود دارد که مفطرات را صرفاً ۴ چیز می‌داند: «خوردن، آشامیدن، زنان و سر به زیر آب بردن» (ر.ک: حرّ عاملی، بی‌تا: ۱۹/۷) ولی احادیث دیگر، مفطرات دیگری را نیز برشمرده‌اند (همان) که فقها به آنها عمل نموده‌اند. همچنین، در مورد روایاتی که زکات مصطلح را به نه چیز متعلق دانسته‌اند، برخی بر این باورند حصر اطلاقی است و با ادله قوی‌تر، قابل تقیید می‌باشد (ر.ک: قائمی، ۱۳۸۵: ۴۲).

۴- نکته مهمتر آن است که حصر «اضافی» در آیات و روایات، بسی شایع می‌باشد. برای نمونه: آیاتی که خوراکیهای حرام را منحصر در چهار چیز کرده‌اند: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَحُمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهَلَ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (بقره/ ۱۷۳) «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلَ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ»^۲ (انعام/ ۱۴۵) در حالی که در فقه اسلامی، محرّمات متعدد دیگری نیز وجود دارد. درنگی در آیات قرآن، به روشنی نشان می‌دهد که حصر موجود، حصر اضافی است نه حقیقی،

۱. [خداوند] تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که [هنگام سر بریدن] نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است.
۲. بگو: در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد هیچ حرامی نمی‌یابم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند. یا [قربانی‌ای که] از روی نافرمانی، [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد.

یعنی ناظر به بدعت‌هایی است که از سوی مشرکان در تحریم برخی خوراکیها گذارده شده بود (ر.ک: انعام/ ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴) و یا آنچه بر یهودیان - به عقوبت گناهانشان - حرام شده بود (ر.ک: انعام/ ۱۴۶؛ نساء/ ۱۶۰). از این رو، به هیچ رو نمی‌توان برای نفی حرمت موارد مشکوک، به حصر موجود در آیات یادشده استناد کرد. به همین جهت در آیاتی دیگر، افزون بر موارد چهارگانه، محرمات دیگری نیز مطرح شده است (ر.ک: مائده/ ۳).

در روایات نیز، حصر اضافی شایع است. برای مثال: حصر مبطلات نماز در چهار چیز «عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام أنهما كانا یقولان: لا یقطع الصلاة إلا أربعة: الخلاء والبول والريح والصوت» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۶۴/۳) در حالی که مبطلات دیگری در روایات (برای نمونه ر.ک: همان: ۳۶۴-۳۶۶) و فتاوی فقیهان، یاد شده است.

بر این اساس، به نظر می‌رسد حصر واجبات مالی به زکات - به فرض که مراد از آن، خصوص زکات مصطلح باشد - از نوع حصر اضافی می‌باشد. شاهد این مدعا، حصر غسل در روایات یادشده به غسل جنابت است، در حالی که نیک روشن است غسل‌های دیگری نیز در شریعت واجب است.

اکنون این سؤال مطرح است که این حصر نسبت به زکات، ناظر به چه مواردی و برای خارج کردن چه مصادیقی است؟

تحلیل تاریخی، مواردی را نشان می‌دهد که می‌تواند مورد نظر روایات باشد: یک: در زمان جاهلیت، مالیات‌های گوناگونی از مردم دریافت می‌شد که برخی از آنها، صبغه دینی به خود می‌گرفت، از جمله مالیاتی که ملوک و صاحبان زمین و بزرگان قبایل، از رعیت می‌گرفتند و نوعی مالیات اجباری بود که آن را «اتاوه» می‌نامیدند. مردم تا حد امکان تلاش می‌کردند از آن فرار کنند. مالیات دیگر، «عشر» بود، یعنی یک‌دهم کالایی که فروخته می‌شد، از فروشندگان کالاها در دوره جاهلیت گرفته می‌شد. این نوع را «مکس» نیز می‌گفتند که به معنای «نقص» است، چون پرداخت آن، نقصی بود که به مال مؤدی می‌رسید. واژه‌های اتاوه، عشر و مکس، نزد مردم عصر جاهلیت معروف بود و در اشعار آنها منعکس شده است. افزون بر اینها، مالیات‌های دیگری نیز وجود داشت، ولی در میان آنها، «عشر» مهمترین مالیات به شمار می‌رفت. اهل حجاز به ویژه مردم یثرب، عشر حاصل از محصولات

کشاورزی را نیز می‌پرداختند، تا اینکه «زکات» یعنی عشر و نصف عشر اسلامی وضع گردید و عشر جاهلیت را رها کردند (ر.ک: جواد علی، بی‌تا: ۴۷۳/۷-۴۸۶؛ زبیدی، ۱۴۰۹: ۴۰/۳؛ ۲۴۹/۴؛ ۷/۱۰؛ ماوردی، ۱۴۲۴: ۱۱۳).

روایات فراوانی در مذمت «عشّار» و «ماکس» یعنی مأموران و عاملان جمع‌آوری عشر جاهلیت و مکس، وارد شده که حرمت آن را در اسلام می‌رساند. بنگرید:

عن النبی صلی الله علیه و آله: «لا یدخل الجنة صاحب مکس» (ابن حنبل، بی‌تا: ۱۴۳/۴؛ سجستانی، ۱۴۱۰: ۱۵/۲).

عنه صلی الله علیه و آله: «إذا لقیمت عاشراً فاقتلوه» (ابن حنبل، بی‌تا: ۲۳۴/۴؛ زبیدی، ۱۴۰۹: ۴۰/۳؛ جواد علی، بی‌تا: ۴۷۴/۷).

علی علیه السلام: «... إنَّها ساعة لا یدعو فیها عبد إلا استجیب له إلا أن یکون عشّاراً...» (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۴؛ نیز ر.ک: صدوق، بی‌تا: ۳۳۸).

دو: هرچند در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتن عشر و مکوس، ممنوع گردید، ولی در دوره خلفا و از زمان عمر، دریافت آن از سر گرفته شد (ر.ک: اجتهادی، ۱۳۶۳: ۲۴۹). عمر دستور داد از تاجران مسلمان، ربع عشر و از غیر مسلمانان، عشر بگیرند. از این رو، بیشتر عالمان اهل سنت، برای اثبات مشروعیت عشر، به فعل عمر تمسک کرده‌اند (ر.ک: یوسفی، ۱۳۷۹: ۱۸۲-۱۸۶).

بین بنی‌امیه دریافت مکوس رایج بود. آنان از فروشندگان داخل شهرها مالیاتی با عنوان «مکوس» و از واردکنندگان «عشور» می‌گرفتند. مقدار آن به اندازه‌ای بود که خلفا به آن اهمیت داده مأمورانی برای دریافت آن می‌گماردند (ر.ک: ابن سلام، ۱۴۰۸: ۷۰۴؛ ابن سعد، بی‌تا: ۲۸۳/۵؛ شیخی، ۱۳۹۶: ۱۵۰؛ ابویوسف قاضی، ۱۳۳۵: ۷۰). بنی‌امیه همچنین، مالیات‌های متعدد دیگری دریافت می‌کردند. چنان که بنی‌عباس نیز افزون بر آنها، مالیات‌های جدیدی وضع کردند (ر.ک: یوسفی، ۱۳۷۹: ۱۵۲-۱۵۷).

باری، در برخی روایات، احتساب عشر پرداخت‌شده به حکومت از زکات، مجاز شمرده شده (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷: ۵۴۳/۳)، که به نظر می‌رسد جهت تسهیل امر شیعه بوده تا فشار اقتصادی مضاعف بر آنان وارد نگردد.

سه: وجوب پرداخت زاید بر زکات: برخی از فقیهان اهل سنت، بر این باور

بودند که هر گاه کسی از پرداخت زکات مصطلح، امتناع ورزد، حکومت می‌تواند به قهر از وی ستانده و افزون بر آن، مقداری نیز اضافه گیرد (ر.ک: بیهقی، بی‌تا: ۱۰۵/۴؛ نووی، المجموع، ۳۳۴/۵). برخی از آنان نیز پرداخت مقدار زاید را گونه‌ای از تعزیر دانسته‌اند که به رأی و نظر حاکم بستگی دارد (ر.ک: قرضاوی، ۱۴۲۲: ۷۷۸/۲-۷۸۲).

این سه مورد، از مواردی است که در برخی از دوره‌ها، الزامی شرعی یا حکومتی به شمار می‌رفت، در حالی که هیچ کدام در فقه شیعه، مورد تأیید قرار نگرفته است. به نظر می‌رسد روایات منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد انحصار حق مالی در زکات، ناظر به نفی عشور و مکوس جاهلیت، و روایات امامان علیهم السلام ناظر به عشور وضع شده توسط خلفا، و نیز مقدار زاید بر زکات که توسط برخی فقهای عامه فتوا داده شده بود می‌باشد و بر این اساس، مراد روایات این است که با پرداخت «واجبات مالی اسلام» یعنی «زکات» به معنای عام خود - که در قرآن کریم به کار رفته و سنت آن را تبیین نموده - هیچ تکلیف دیگری متوجه شخص نیست.

روایات پیش گفته در مذمت عشار و ماکس، تأییدی بر این برداشت است. ۵- درباره روایت دوم که زکات را ناسخ هر صدقه‌ای می‌داند چند نکته قابل بررسی است:

نخست اینکه مراد از نسخ چیست؟

تردیدی نیست که نسخ اصطلاحی (رفع حکم سابق با حکم لاحق) از نظر دوره زمانی، ویژه عصر نبوی صلی الله علیه و آله است و پس از آن، پرونده نسخ به کلی بسته شده است (ر.ک: ابن زین‌الدین، بی‌تا: ۲۲۰). بنابراین، روایت - در صورت صحت و اراده نسخ مصطلح - از وقوع چنین نسخی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد، چنان که ظاهر آن نیز چنین است. این در حالی است که بی‌هیچ شک، اثبات نسخ یک حکم، نیازمند دلیل قطعی است و به طور کلی با خبر واحد - هر چند صحیحه - به اثبات نمی‌رسد (ر.ک: خویی، ۱۴۱۸: ۲۸۴). بر این اساس، نسخ یادشده در روایت پذیرفتنی نیست، به ویژه آنکه این نسخ، با هیچ آیه و یا دلیل معتبر دیگری تأیید نشده است.

دوم: اینکه مراد از «کل صدقه» که توسط زکات نسخ شده چیست؟ اگر مراد حقوقی جز زکات مصطلح همچون حق الحصاد و صلّه رحم مالی و حق فقیر در مال

غنی باشد، توسط همان امام معصوم علیه السلام و سایر امامان، در روایات بی‌شمار دیگر، به اثبات و تأیید رسیده و قرآن نیز بدانها ناطق است، - چنان که در مقدمه بحث اشارت رفت - از این رو، نمی‌توان ادعا کرد که آن حقوق، ویژه صدر اسلام بوده و در زمانهای بعدی از جمله زمان امام علیه السلام نسخ شده است! و اگر مراد، حقوق دیگری بوده که در صدر اسلام وجود داشته و سپس منسوخ گردیده، افزون بر اجمال آنها و نبود گزارشی در این باره، محل بحث یعنی موارد واجد دلیل معتبر را شامل نمی‌شود.

از سوی دیگر، برخی از موارد موجود در روایت نیز، از چنین ابهامی رنج می‌برد، چه اینکه مراد از «غسلهایی» که با غسل جنابت نسخ گردید چیست؟ گزارشی دیده نشده که ثبوت چنین مواردی را تأیید کند تا نوبت به نسخ رسد.^۱ ۵- این دسته از روایات که به طور کلی هر حقی جز زکات را نفی کرده‌اند، در تعارض با روایاتی دیگر و نیز آیاتی هستند که حقوق مالی جز زکات مصطلح را تصریح کرده‌اند:

الف) آیات:

چند دسته از آیات، به صراحت حقوقی جز زکات را اثبات کرده‌اند:

دسته اول: تمامی آیاتی که بر حقوقی همچون: «طعام مسکین» (ر.ک: مدثر/ ۳۸-۴۸؛ حاقه/ ۲۵-۳۷؛ ماعون/ ۱-۳؛ فجر/ ۱۶-۲۰؛ بلد/ ۱۱-۱۶)، «حق الحصاد» (ر.ک: انعام/ ۱۴۱) و مانند آن تأکید کرده‌اند، حقوقی فراتر از زکات را مطرح نموده‌اند و ادعای نسخ یا حمل آنها بر ندب یا زکات مصطلح، به هیچ روی با ظاهر یا صراحت آنها سازگار نیست. دسته دوم: آیات فراوانی که به «جهاد با مال» فرمان داده‌اند. مصداق بارز آنها که مؤید به سیاق می‌باشد، کمک کردن به جبهه جنگ برای مقابله با دشمن است. نمونه آن را بنگرید:

﴿انفروا خفافاً وثقلاً وجاهدوا بأموالکم وأنفسکم فی سبیل اللّٰه﴾^۲ (توبه/ ۴۱).

۱. باری در مورد وجوب یا مشروعیت روزه عاشورا پیش از واجب شدن روزه ماه رمضان و استحباب یا کراهت آن پس از واجب شدن روزه ماه مبارک، روایات و آرای فقهی متفاوت و متهافتی وجود دارد (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷: ۱۴۶/۴؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۰۷/۱۷؛ ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ۲۹۰/۴؛ طبری، ۱۳۸۷: ۲۶۶-۲۷۹).

۲. سبکبار و گرانبار، بسیج شوید و با مال و جانان در راه خدا جهاد کنید.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (احجرات/ ۱۵).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُجَنَّبُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ (صف / ۱۱).

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۳ (بقره / ۱۹۵).

فرمان جهاد با مال در کنار دستور به حضور در جبهه در آیه نخست، حصر مؤمنان به کسانی که ویژگی جهاد با مال را نیز دارند و وحدت سیاق آن با سایر آیات مربوطه در آیه دوم، شمار کردن جهاد مالی در صفاتی که موجب رهایی از عذابند در آیه سوم، و سرانجام امر به انفاق در سیاق آیات مربوط به جهاد (ر.ک: طبرسی، ۱۴۰۶: ۵۱۶/۲) در آیه چهارم، به روشنی نشان می‌دهند که از یک سو جهاد مالی واجب است و از سوی دیگر دست کم مصداق بارز آن، کمک مالی به جبهه برای مقابله با دشمنان است. شمار این آیات، بسی فراوان است (ر.ک: انفال / ۷۲؛ توبه / ۲۰، ۴۴، ۸۱ و ۱۱۱؛ نساء / ۹۵).

و این گونه است که مفسر بزرگوار، محمدجواد مغنیه، در اثبات حقوق جز زکات، به این گونه آیات، استناد می‌کند:

«والذی نراه -بعد أن تبیننا آی الذکر الحکیم- أن علی الأغنیاء وجوباً لا استحباباً أن یبدلوا من أموالهم غیر الخمس والزکاة... وآیات هذا الباب تعدّ بالعشرات» (مغنیه، ۱۴۲۴: ۳۷/۴).

ب) روایات:

در روایاتی، به صراحت به ثبوت حقی در مال جز زکات تصریح شده است:

- «محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ... ولكن الله عز وجل فرض في أموال الأغنياء حقوقاً غير الزكاة...» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۹۸/۳؛ حرّ عاملی، بی تا: ۲۷/۶-۲۸).

۱. در حقیقت، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند.
۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید.
۳. و در راه خدا انفاق کنید، و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید.

- «عن جعفر بن محمد عليهما السلام قال: جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله قال: يا رسول الله! في المال حقّ سوى الزكاة؟ قال: نعم، على المسلم أن يطعم الجائع إذا سأله ويكسو العارى إذا سأله. قال: إنه يخاف أن يكون كاذباً. قال: أ فلا يخاف صدقه؟» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۶۱/۷۲).

- «أخبرنا جماعة عن أبي المفضل قال: حدثنا الفضل بن محمد ابن المسيّب البيهقي، قال: حدثنا هارون بن عمرو المجاشعي، قال: حدثنا محمد بن جعفر بن محمد قال: حدثنا أبو عبد الله عليه السلام، قال المجاشعي: وحدثناه الرضا عليّ بن موسى عن أبيه موسى عن أبيه أبي عبد الله جعفر بن محمد عن آباءه عن أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال: قيل يا نبيّ الله أ في المال حقّ سوى الزكاة؟ قال: نعم، برّ الرحم إذا أدبرت وصلة الجار المسلم، فما أقرب بي من بات شبعان وجاره المسلم جائع...» (حرّ عاملی، بی تا: ۳۲/۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۴/۷۱).

همچنین، روایاتی نیز از طریق اهل سنت در این باره رسیده است:

- «عن فاطمه بنت قيس عن النبي صلى الله عليه وآله: إن في المال حقاً سوى الزكاة» (سیوطی، ۱۴۰۱: ۳۶۵؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۸۵/۲).

- «عن أبي بكر الهذلي عن شعيب، قلت: يا رسول الله! في المال حقّ سوى الزكاة؟ قال نعم...» (دار قطنی، ۱۴۱۷: ۹۱/۲).

نیک روشن است که به فرض وجود تعارض بین این دو دسته، باید به مرجحات مراجعه نمود. درنگی کوتاه نشان می‌دهد که آیات و نیز روایات مثبت حقی جز زکات، از نظر فراوانی و نیز استواری سند روایات و دلالت آنها، به طور کامل بر روایات نافی آن، برتری و ترجیح دارد. این مطلب را در نکته بعدی پی می‌گیریم:

۶- به فرض حجیت روایات یادشده مبنی بر نفی هر حقی جز زکات، بین آنها با روایات مثبت آن، تعارض پیش می‌آید. از این رو، باید به مرجحات روایی و قواعد آن مراجعه کرد. توجه به روایات علاجیه نشان می‌دهد مرجحات منصوصه عبارتند از: عرضه بر قرآن، عرضه بر سنت، مخالفت با عامه، و ترجیح به صفات راوی و

۱. سند روایت، به سبب ابوالفضل و مجاشعی که توثیق نشده‌اند، به صحت توصیف نمی‌شود.

شهرت روایی. بنگرید:

«الإمام الصادق عليه السلام: ... الحكم ما حكم به أعدلها وأفقههما وأصدقهما في الحديث وأورعهما - ثم - ما كان... المجمع عليه عند أصحابك... ويترك الشاذ الذي ليس بمشهور... - ثم - ما وافق حكمه حكم الكتاب والسنة وخالف العامة... ويترك ما خالف حكمه الكتاب والسنة ووافق العامة» (كلینی، ۱۳۶۷: ۶۸/۱؛ حرّ عاملی، بی تا: ۷۶/۱۸).

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: ... فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه» (كلینی، ۱۳۶۷: ۶۹/۱؛ حرّ عاملی، بی تا: ۷۸/۱۸).

«عن أبي عبد الله عليه السلام: كلّ حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف» (همان).

«عن أبي جعفر عليه السلام: إذا جاءكم عنّا حديث فوجدتم عليه شاهداً وشاهدين من كتاب الله فخذوا به وإلا فقفوا عنده» (كلینی، ۱۳۶۷: ۲۲۲/۲؛ حرّ عاملی، بی تا: ۸۰/۱۸).

تأمل در روایات این باب، دیدگاه اصولی بزرگ، آخوند خراسانی را استوار می‌نماید که: خبر مخالف قرآن، اصولاً حجیت ندارد و این معیار، به واقع معیار تشخیص حجت است نه ترجیح یکی از دو حجت، چه اینکه چنین خبری، به «زخرف و باطل» توصیف شده و به طرح آن به دیوار فرمان داده شده است (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۳۹۳). به ویژه آنکه این معیار، مخصوص دو خبر متعارض نیز نمی‌باشد، بلکه خبر، حتی در صورت عدم معارض نیز، با این معیار سنجیده می‌شود. حال اگر روایات نافی و مثبت حقی جز زکات را بر اساس معیارهای یادشده ارزیابی کنیم، به روشنی در می‌یابیم که روایات مثبت این حق، از یک سو از نظر سندی ترجیح دارند، چه اینکه روایات متعددی در بین آنها صحیح است که ثقات آنها را نقل کرده‌اند (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷: ۳/۴۹۸-۴۹۹؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۴۸/۲)، از سوی دیگر، موافق آیات متعددی از قرآن هستند، سوم آنکه، مخالف دیدگاه مشهور عامه مبنی بر نفی حقی جز زکات بوده،^۱ و چهارم، از شهرت روایی مدّ نظر در احادیث علاجیه نیز برخوردارند، چه اینکه آنها را مشایخ ثلاثه نقل کرده‌اند، در حالی که روایات مخالف، چنین نیستند.

۱. به نظر می‌رسد روایاتی که هر حقی جز زکات مصطلح را نفی می‌کنند، با مبانی اهل سنت نیز سازگارتر است، چه اینکه آنان، حق مالی مهمی همچون خمس را پس از رحلت رسول اکرم ﷺ به رسمیت نمی‌شناختند.

با این همه، ما بر این باوریم که این دو دسته اصولاً تعارضی ندارند تا نوبت به احادیث علاجیه برسد، چنان که پیشتر بیان کردیم.

۷- افزون بر آنچه یاد شد، در اموال حقوق واجب دیگری نیز وجود دارد که از مسلمات فقهی به شمار می‌رود، در حالی که جدای از زکات مصطلح می‌باشند. برای نمونه: می‌توان به خمس، هزینه زندگی افراد واجب النفقه همچون پدر و مادر و فرزند و پاره‌ای موارد دیگر که پیشتر یاد کردیم اشاره نمود. این حقوق نیز، «حق ابتدایی» به شمار می‌روند و از سنخ کفارات و نذورات نیستند - که سبب وجوب آنها، عملکرد و تعهد فرد باشد - بنابراین، حمل روایات نافی به خصوص نفی حقوق ابتدایی، نمی‌تواند اشکال یادشده را برطرف سازد. نیک روشن است که حقوق یادشده از دیدگاه مشهور به گونه تخصیص یا تخصص، از روایات نافی، خارج می‌باشند. بنابراین، سایر موارد مورد بحث و از جمله مالیات و حق فقرا در اموال اغنیا (حق معلوم) نیز، به همین گونه خارج خواهند بود.

با این حال، به نظر می‌رسد روایات نافی هر حقی جز زکات را - به فرض صحت سند - نباید در مقابل حقوقی همچون خمس قرار داد و چنان که گفتیم، ناظر به مواردی هستند که از سوی شارع، مقرر نشده است، چه اینکه آموزه‌های دینی، هیچ‌گاه یکدیگر را نفی و نقض نمی‌کنند.

نتیجه گیری

نتیجه بحث آن است که روایات نافی حقوق مالی جز زکات مصطلح، از نظر سند و دلالت، دچار ضعف بوده و به ظاهر، در تعارض با روایات فراوان و معتبری هستند که حقوقی جز زکات را اثبات می‌کنند. در تحلیل محتوایی آنها - به فرض صحت - هفت نکته بیان گردید که بر ایند آنها، ناستوار بودن استناد به این روایات برای نفی هر حق مالی جز زکات است. بر این اساس، مهمترین مستند فقهی بر نفی حقوقی مالی همچون حق معلوم و حق الحصاد، مورد نقد و تردید قرار می‌گیرد (به ویژه آنکه دلایلی همچون اجماع ادعایی و نیز شهرت، بر پایه همین روایات شکل گرفته و اعتبار خود را از دست می‌دهند) و دست کم اجتهادی نو را در این باره اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

۱. نهج البلاغه، ترجمه و شرح سيدعلينقى فيض الاسلام.
۲. آبي ازهرى، الثمر الدانى، بيروت، المكتبة الثقافية، بى تا.
۳. آخوند خراسانى، محمد كاظم، كفاية الاصول، تحقيق شيخ سامى خفاجى، قم، لقمان، ۱۴۱۳ ق.
۴. ابن ادریس، محمد، السرائر، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ ق.
۵. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، فتح البارى شرح صحيح البخارى، چاپ دوم، بيروت، دار المعرفة، بى تا.
۶. ابن حزم، على بن احمد، المحلى، تحقيق احمد محمد شاکر، بيروت، دار الفكر، بى تا.
۷. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد، بيروت، دار صادر، بى تا.
۸. ابن رشد، محمد بن احمد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۵ ق.
۹. ابن زين الدين، حسن، معالم الدين و ملاذ المجتهدين، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، بى تا.
۱۰. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار صادر، بى تا.
۱۱. ابن سعيد حلى، يحيى، الجامع للشرائع، قم، سيدالشهداء (ع)، ۱۴۰۵ ق.
۱۲. ابن سلام، ابو عبيد قاسم، الاموال، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۸ ق.
۱۳. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، المهذب البار، تحقيق مجتبى عراقى، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
۱۴. ابن قدامه، عبدالله، المعنى، بيروت، دار الكتاب العربى، بى تا.
۱۵. ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، بيروت، دار الفكر، بى تا.
۱۶. ابوزهره، محمد، محاضرات فى عقد الزواج و آثاره، قاهره، دار الفكر العربى، بى تا.
۱۷. ابویوسف قاضى، يعقوب بن ابراهيم، الخراج، ۱۳۳۵ ق.
۱۸. اجتهادى، ابوالقاسم، وضع مالى و مالىة مسلمين از آغاز تا پايان دوره امويان، تهران، سروش، ۱۳۶۳ ش.
۱۹. اردبیلی، احمد، زبدة البيان فى احكام القرآن، تهران، المكتبة المرتضوية، بى تا.
۲۰. همو، مجمع الفائدة و البرهان، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ق.
۲۱. ايروانى، جواد، «باز كاوى مفهوم و کاربرد واژه هاى زكات و صدقه در روايات»، فصلنامه علوم حديث، ش ۴۸، تابستان ۱۳۸۷ ش.
۲۲. بحراني، يوسف، الحدائق الناضرة، تحقيق محمد تقى ايروانى، قم، جامعه مدرسین، بى تا.
۲۳. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۳ ق.
۲۴. بيهقى، احمد بن حسين، السنن الكبرى، بيروت، دار الفكر، بى تا.
۲۵. ترمذى، محمد بن عيسى، سنن الترمذى، چاپ دوم، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۳ ق.
۲۶. جصاص، احمد بن على، احكام القرآن، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۵ ق.
۲۷. جعفرى، محمد تقى، منابع فقه، چاپ دوم، نور، ۱۳۶۰ ش.
۲۸. جواد على، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، الشريف الرضى، بى تا.
۲۹. حرّ عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، تحقيق عبدالرحيم ربانى شيرازى، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
۳۰. حسینی شیرازی، محمد، الفقه، چاپ دوم، بيروت، دار العلوم، ۱۴۰۸ ق.
۳۱. حكيمى، محمدرضا و ديگران، الحياه، تهران، مكتب نشر الثقافة الاسلاميه، ۱۳۶۸ ش.

۳۲. حلبى، ابوصلاح تقى بن نجم، الكافى فى الفقه، تحقيق رضا استادى، اصفهان، مكتبة اميرالمومنين (ع)، ۱۴۰۳ ق.
۳۳. حلى، جعفر بن حسن، الرسائل التسع، تحقيق رضا استادى، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى، ۱۴۱۳ ق.
۳۴. همو، المختصر النافع، چاپ سوم، تهران، البعث، ۱۴۱۰ ق.
۳۵. همو، المعتبر فى شرح المختصر، قم، سيدالشهداء (ع)، ۱۳۶۴ ش.
۳۶. حلى، حسن بن يوسف، تحرير الاحكام، تحقيق ابراهيم بهادرى، قم، مؤسسة الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۰ ق.
۳۷. همو، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۱۵ ق.
۳۸. خويى، ابوالقاسم، البيان فى تفسير القرآن، چاپ سوم، قم، دار الثقلين، ۱۴۱۸ ق.
۳۹. دار قطنى، على بن عمر، سنن الدار قطنى، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۷ ق.
۴۰. رافعى، عبدالكريم، فتح العزيز، بيروت، دار الفكر، بى تا.
۴۱. رملی، محمد بن احمد، نهاية المحتاج الى شرح المنهاج فى الفقه على مذهب الامام الشافعى، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۴ ق.
۴۲. زبیدی، محمد بن محمد، شرح القاموس المسمى تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق مصطفى حجازى، دار الهدايه، ۱۴۰۹ ق.
۴۳. سبزواری، محمداقبر، ذخيرة المعاد، مؤسسة آل البيت (ع)، بى تا.
۴۴. سجستانی، سليمان بن اشعث، سنن ابى داود، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۰ ق.
۴۵. سرخسى، محمد بن احمد، المسبوط، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۴۶. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، الجامع الصغير، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۱ ق.
۴۷. شافعى، محمد بن ادریس، كتاب الامّ، چاپ دوم، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۳ ق.
۴۸. شربینى، محمد بن احمد، معنى المحتاج، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۳۷۷ ق.
۴۹. شوكانى، محمد بن على، نيل الاوطار، بيروت، دار الجليل، بى تا.
۵۰. شهيد ثانى، زين الدين عاملی، مسالك الافهام، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۳ ق.
۵۱. شيخ مفيد، محمد بن محمد، المقنعه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ ق.
۵۲. شيخلى، صباح ابراهيم سعيد، الاصناف فى العصر العباسى، عراق، دار الحرية للطباعة، ۱۳۹۶ ق.
۵۳. صدوق، محمد بن على، الخصال، تحقيق على اكبر غفارى، قم، جماعة المدرسين، بى تا.
۵۴. همو، الهدايه، قم، مؤسسة الامام الهادى (ع)، ۱۴۱۸ ق.
۵۵. همو، من لا يحضره الفقيه، تحقيق على اكبر غفارى، چاپ دوم، قم، جامعه المدرسين، ۱۴۰۴ ق.
۵۶. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۵۷. طيسى، نجم الدين، دراسات فقهية فى مسائل خلافيه، چاپ دوم، قم، بوستان كتاب، ۱۳۸۷ ش.
۵۸. طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
۵۹. همو، الخلاف، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ۱۴۱۷ ق.
۶۰. همو، المسبوط فى فقه الاماميه، تحقيق محمد تقى كشفى، تهران، المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۷ ق.
۶۱. همو، النهايه، بيروت، دار الاندلس، بى تا.
۶۲. همو، تهذيب الاحكام، چاپ چهارم، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۶۵ ش.